

# تملیلی بر نقدی که از سر شتابزدگی نوشته شده است

نوشته محمدعلی شاکری یکتا

کتاب آقای شمس لنگرودی را اگر یک جلد می‌نوشتند بهتر بود یا هفت جلد. طرفداری مؤلف کتاب از امواج کوتاه و بلند شعر نو که بسیار هم امواج مغشوشی هستند از متن کتاب استنباط نمی‌شود. بلکه برعکس، دیدگاهی بیطرفانه را در تمام فصول می‌بینیم.

به نظر می‌رسد عصبانیت آقای پارسی‌نژاد بدین خاطر است که ایشان ناخشنودی شدیدی از موج نو و احتمالاً شعر حجم دارند و از طرفداران شعر سنت‌گرای جدید (خانلری، تواللی، شفیع کدکنی... و...) هستند. و تاریخ تحلیلی شعر نو را کتابی که جانبدارانه نوشته شده است دریافته‌اند.

دیگر. در عوض بسیاری دارندگان مدارک دکتر و فوق لیسانس که ساهاست عمر خود را به تدریس گذرانده‌اند آن هم در سطح دانشگاهی اما در طول زندگی شان یک مقاله یا یک کتاب ارزشمند تألیف نکرده‌اند. و دیگر این که این باعث خرسندی است که کسی در زمینه‌ای به تألیف آثاری مبادرت ورزد که با میل درونی او همساز و دمساز است. توهمات مدرک‌گرایانه را آن هم در جامعه‌ای که صدور مدارک دانشگاهی چندان اعتبار و ارزشی ندارد کنار بگذارید.

ب: در این که آقای پارسی‌نژاد کتاب تاریخ تحلیلی شعر نو را بی اعتبار قلمداد می‌کنند، هیچ مسئله‌ای

نیست. بر مبنای اصل آزادی بیان، آزادند و اختیار دارند این عقیده را بپذیرند. اما جا دارد در نحوه‌ی بیان عقاید خود شتابزده عمل نکنند. همچنین بنیان استدالات خود را به گونه‌ای پی افکنند که خوانندگان هوشمند جامعه‌ی امروز ایران زمین که بسیار نقادانه‌تر از بسیاری از منتقدان به زوایای امور مهم و بزرگ می‌نگرند، به ایشان با دیده‌ای شکاک نگاه نکنند و تبسم بر لب نیاورند!

پ: مخالفت یا موافقت ایشان از جریان‌های شعر معاصر، چندان در اصل قضایا تأثیرگذار نیست که این‌گونه چرتکه انداخته‌اند و حساب کرده‌اند که مثلاً

در ضمیمه ادبی ماهنامه گزارش، شماره ۱۰۳ - شهریور ماه ۷۸، مقاله‌ای از آقای ایرج پارسی‌نژاد چاپ شد که حیرت مرا برانگیخت. نظر به این که بزحمت اتفاق چند روز پیش از انتشار ماهنامه، نقدی بر کتاب تاریخ تحلیلی شعر نو در یکی از روزنامه‌های صبح تهران از اینجانب به چاپ رسیده بود بر آن شدم از سرکنجکاوی، نوشته‌ی آقای پارسی‌نژاد را درباره کتاب مزبور از چند زاویه بررسی کنم.

کسانی که در فضای جامعه‌ی امروز ایران نفس نمی‌کشند و از دور دستی بر آتش دارند اغلب با این واقعیت بیگانه‌اند که برخوردهای تند، مدت‌هاست از ذهن صاحبان اندیشه‌ی این سرزمین محو شده است. مردم ما اندیشه‌هایی را که به جای نقد خردورزانه، توهین به شخصیت افراد را پیش می‌گیرند، نمی‌پسندند. هم از این روست که اصولاً در برابر این افراد یا سکوت پیشه می‌کنند یا می‌کشند آنان را از اشتباهی که می‌کنند آگاه سازند. به همین دلیل جا دارد از سر دوستی، ضمن احترام به اندیشه و قلم نویسنده‌ی محترم، نکاتی را یادآور شوم:

الف: «مؤلف که لیسانس اقتصاد و بازرگانی است...». چنین برخوردی دور از شأن یک انسان فرهیخته است. چرا که داشتن یک مدرک لیسانس در یک رشته جرم و گناه نیست، هم این که مگر شما از این قضیه احساس سرشکستگی و خطر می‌کنید که دارنده‌ی فلان مدرک تحصیلی در زمینه‌ی دیگری فعالیت کند؟

لازم به یادآوری است که بزرگترین نویسندگان و شاعران ما فاقد مدارک دانشگاهی‌اند. از جمله اخوان، محمود دولت‌آبادی، فروغ فرخزاد. مرحوم یحیی آرین پور و بسیار کسان

آژانس جهانگردی و خدمات مسافرتی  
**تمدن سیر**  
Tamadon Sair Tour & Travel Agency

برگزار کننده بهترین تورهای

داخلی و خارجی

خدمات هوایی وزمینی

رزرواسیون هتل در ایران و جهان

خدمات ویزا

خیابان شهید بهشتی، تقاطع بهروردی، شماره ۱۲۱

تلفاکی: ۳ - ۸۷۵۵۸۴۰

No.121, Dr. Beheshti (Abass Abad) Ave.

Tel/Fax: 8755840

در نقد یک کتاب، ارایه استدلال از درون متن، شرط اول آگاهی از الفبای نقد و تحلیل است. نویسنده‌ی مقاله «از ادعا تا واقعیت» احتمالاً از سرخشم و شتابزدگی فراموش کرده‌اند که مخاطب ایشان فقط آقای شمس لنگرودی نیستند بلکه طیف وسیعی از اهل قلم‌اند که در ایران، ارتباط و آگاهی نزدیکی با مؤلف محترم دارند و خود از منابع شفاهی کتاب به شمار می‌آیند.

در شرایط فعلی جامعه‌ی ما، این دور از اخلاق اهل قلم است که ناآگاهانه زحمت دیگران را زیر سؤال ببرند. لااقل صاحب این قلم، به دلیل اشراف بر برخی منابع کتبی کتاب و نیز چگونگی تألیف آن، خرده‌گیری آقای پارسی‌نژاد را درک نمی‌کند. منابع و مآخذ مورد ارجاع به گونه‌ای تنظیم و فیش شده‌اند که فقدان بخشی از آنها، کلیت کتاب را زیر سؤال می‌برد.

ت: ایشان می‌نویسد: «این کتاب به جای چهارجلد و حدود سه هزار صفحه می‌توانست یک جلد صد صفحه‌ی باشد. همچنان که می‌توانست پنج جلد و شش جلد باشد. اما چرا هفت جلد نشد؟ عدد مقدس هفت را نباید از یاد بُرد». از شوخ‌چشمی این منظر که بگذریم باید گفت، ایشان فرق بین یک تاریخ‌نگاری مستندیه شواهد قابل دسترس را با کتاب‌سازی اشتباه گرفته‌اند. به جرأت می‌توانم بگویم آقای پارسی‌نژاد چنان شتابزده با مسئله روبرو شده‌اند که حتی به خود زحمت نداده‌اند به فهرست راهنمای کتاب مراجعه کنند. فقط در مورد مرحوم دکتر پرویز ناتل خانلری، استاد بزرگ زبان‌شناسی و مؤلف آثار ارزشمندی چون تاریخ زبان فارسی، که خدمت فرهنگی او به جامعه‌ی خردورزان ایران بر کسی پوشیده نیست همین بس که بگویم در جلد اول کتاب ۲۴ مورد، در جلد دوم ۱۱ مورد، در جلد سوم ۵ مورد و در جلد چهارم ۳ مورد. یعنی جمعاً ۵۳ مورد به استاد خانلری اشاره شده است اعم از نقل قول‌ها، ارجاعات و آوردن نمونه‌هایی از شعر ایشان. چنین اشاراتی در مورد توللی، دکتر شفیعی کدکنی هم صدق می‌کند.

دیگر این‌که در جلد دوم کتاب تأیید شده است از جمله جریانات تثبیت‌کننده‌ی شعر نیمایی همین بزرگانی هستند که حوزه شعر نئوکلاسیک ایران را

تقویت کرده‌اند.

ت: آقای پارسی‌نژاد می‌نویسند: در کار مؤلف [یعنی شمس لنگرودی] از نوشته‌های پرمایه کسانی چون زرین‌کوب و دکتر یوسفی که نظریاتشان و سلیقه‌ی آنان درباره شعر نو و شاعران نوپرداز با دیدگاه مدرن موافق نبوده نیز اثری نیست. اما تا بخواهید سرشار است از نوشته‌های بی‌مایه جنجالی روزنامه‌نویسان که در دفاع یا مخالف نظریاتشان قلمفرسایی کرده‌اند».

## حذف هر جریان

## تاریخی، چه مثبت و

## چه منفی، نشانه‌ای

## از جزم‌اندیشی یک

## نویسنده است، و

## این یعنی همان

## بلائی که آفت

## اندیشه و آزادگی

## اندیشه است

این استدلال، غلط است. به چند دلیل: نخست این‌که فرض بر این باشد که مؤلف کتاب یعنی آقای شمس لنگرودی از شارحان موج نوست، البته تا جایی که بنده با آثار ایشان آشنا هستم چنین نیست. -دلیلی بر تأکید آقای مخالفان نیست. دوم این‌که، این همه‌ی مطلب نیست. تأکید بر «هیچ اثری» یعنی محو آرا و عقاید و آثار یک نفر. بگذریم که در ص ۳۰۲ جلد اول، از شعر جویان عاشق دکتر زرین‌کوب به عنوان شعر نو نام برده شده است و متن شعر نیز چاپ شده. پس این ادعا که هیچ اثری

از آرای ایشان نیست نادرست است. سوم این‌که در دیگر آثار شمس لنگرودی که فکر نمی‌کنم آقای پارسی‌نژاد آنها را دیده باشند مثل «مکتب بازگشت» و «سبک هندی و کلیم کاشانی» از دیدگاه‌های ارزشمند این استادان مخصوصاً دکتر زرین‌کوب بسیار بهره گرفته شده است. چهارم این‌که درباره‌ی «نوشته‌های بی‌مایه جنجالی روزنامه‌نویسان» هم همین بس که بگویم نیما یوشیج و سایر بزرگان شعر امروز از طریق مطبوعات به جامعه معرفی شدند. آقای پارسی‌نژاد هیچ دلیلی ندارد برای بی‌مایه بودن نوشته‌های مندرج در روزنامه‌ها و مجلات و ماهنامه‌هایی که برخلاف نظر ایشان تأثیر فرهنگی عمیقی در جامعه ما دارند و حتی در پاره‌ای از مقاطع تاریخی از احزاب سیاسی مؤثرترند و ترس در دل خودکامگان می‌اندازند. ظاهراً ایشان استنباط و دلیل قاطعی بر این ادعا پیدا نکرده‌اند و فقط حدیث نفس فرموده‌اند.

ج: برخلاف ادعای نویسنده مقاله، کتاب در عین بی‌طرفی نگاشته شده است اما آن را اگر در برابر شعر کلاسیک بسنجیم، طبیعی است که باید جانبدارانه باشد.

کافی است به جلد سوم رجوع کنید (ص ۱۹) و دیدگاه مؤلف را درباره موج نو بخوانید. من جهت جلوگیری از طولانی شدن کلام عین عبارات ایشان را نقل نمی‌کنم، اما جا دارد اشاره شود که شمس لنگرودی همانند بسیاری از شاعران طرفدار نظام فکری نیمایی معتقد است موج نو، شعر حجم و حتی جریانی که این روزها در ایران خود را به غلط شعر پست مدرن نامیده است، دقیقاً محصولات ناخالص و باسماه‌ی ترجمه‌زدگی است و با ذهن و زبان و اندیشه‌ی شاعرانه‌ی شاعر ایرانی و شعر فارسی رابطه‌ای ندارند. در عین حال جا دارد به جلد سوم صفحه ۴۲ رجوع شود: شمس لنگرودی می‌نویسد: «... موج نو بعدها به انحطاط رقت‌انگیزی دچار شد و جملات خطی که زیر این عنوان نشریات را پر کرد... شعر نو را به بی‌حرمتی غم‌انگیزی دچار کرد».

من متأسفم بگویم که این اصرار و لجاجت که «مؤلف تاریخ تحلیلی شعر نو، چه اقرار کند، چه

انکار، در نظریه و عمل مدافع شاعران معروف به «موج نوی است». متکی بر هیچ استدلالی نیست و نشأت گرفته از نوعی کینه‌ورزی روشنفکرانه‌ی فاقد خود آگاهی است. چرا که اگر کینه‌ورزی - گرچه صفت انسان فرهیخته نیست - متکی بر برهان قاطع و زعینه‌های قابل قبول باشد، حرفی نیست. اما کسی که کتابی را فقط توزق می‌کند و زحمت خواندن و برگه‌برداری (فیش‌برداری)، حتی یک صفحه از کتاب را به خود نمی‌دهد با چاپ این گونه نوشته‌ها که بویی از نقد علمی نبرده است حق دیگران را پایمال می‌کند.

من نمی‌دانم ایشان - آقای پارسی‌نژاد - در چه زمینه‌هایی تخصص دارند و آثارشان چیست. فقط با خواندن این نوشته امیدوارم ایشان هر جایی که هستند سلامت باشند اما اگر داننده‌ی هیچ روزنامه یا مجله‌ای نباشند. چون به این ترتیب خوانندگان ایشان، سخت دچار توهمات و اطلاعات نادرست می‌شوند و این برای فرهنگ یک جامعه مضر است.

ج: در نوشته ایشان به اسامی کسانی چون تندرکیا و هوشنگ ایرانی اشاره شده است. و انتقاد کرده‌اند که چرا نظر این آدم‌های «بی ذوق» و «بی مایه» در کتاب آمده است: «طرح نظریه‌های تفتن آمیز چندتن بی ذوق و بی استعداد از نوع تندرکیا که گواه شعریت آثار و بدعت‌ها و بدایع‌شان، تنها خودشان بوده‌اند در خور هیچگونه توجهی نیست».

درست برعکس - من معتقدم از ارزشمندترین قسمت‌های کتاب تاریخ تحلیلی شعر نو، شرح و تحلیل آثار بی‌مایگانی چون تندرکیاست. شمس لنگرودی در صفحه ۴ جلد اول می‌نویسد: «مثلاً نمی‌دانم چطور می‌شود از تندرکیا و بد و خوب و سرانجام شعرا، سخن گفت بدون آن‌که نمونه‌های شعر او را دیده باشیم». گذشته از این، نسل امروز به همه‌ی منابع و مآخذ گذشته دسترسی ندارد. سخن گفتن از یک جریان فرهنگی اعم از برترین یا نازل‌ترین آن در یک کتاب تاریخ، دلیل بر دقت نظر نویسنده است و قابل ستایش. تاریخ‌نگار موظف است بی‌طرفی خود را حفظ کند. استدلال آقای پارسی‌نژاد مثل این است که بگوید چرا در تاریخ از بی‌مایگانی مثل چنگیز مغول

حرف می‌زنید یا در تاریخ ادبیات چرا از شاعر بی‌مایه و آلوده‌ای مثل قاتانی صحبت می‌کنید. حذف هر جریان تاریخی چه مثبت چه منفی، نشان بر جزماندیشی نویسنده است و ظاهراً آقای پارسی‌نژاد نتوانسته‌اند خود را از مخمصه‌ی تعصبات دور نگاه دارند. یعنی از همان بلایی که آفت اندیشه و آزادی اندیشه است.

ح: تعریف شمس لنگرودی از شعر نو، مشخص است. وی در این باره می‌گوید: «شعری که آزاد از تعهدات سنتی نسبت به اوزان قراردادی و قافیه‌ها و ایمازها و تلمیحات و کنایات...» باشد. و در این تعریف مشخص طبیعی است که طیف وسیعی از سراینندگان شعر غیر کلاسیک جای دارند اعم از آنچه وی نو قدامایی نام می‌نهد یا جریان‌هایی چون موج‌نو.

کتاب تاریخ تحلیلی شعر نو، نه جنگ است و نه دفتری پریشان از گفته دیگران. طبقه‌بندی تاریخی یک جریان ادبی است که ریشه در مشروطیت دارد. در این کتاب که جای خالی کتاب‌های مرجع کاملی را در کتابخانه‌های ایران پر کرده است، هر سبک و نحله شعری، جدا از علاقه‌ی شخصی نویسنده و حتی خوانندگان یا مخاطبان، نتیجه‌ی یک تحول اجتماعی ارزیابی شده است. دلیل این که به تحلیل جامعه شناختی سبک‌ها و شیوه‌های شعری دست می‌زنند همین است.

نامگذاری کتاب دقیقاً بر اساس نگرش جامعه شناختی است و نه مثلاً زیباشناختی، یا ساختارگرایی و یا هر چیز دیگر. تأکید بر تحولات تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در هر دوره دلالت تام و تمامی بر نام کتاب است. متأسفانه این دیدگاه نقادانه را آقای پارسی‌نژاد درک نکرده است لذا آن را به سخره گرفته است. مثالی می‌زنم. امکان نداشت شعر نو به شیوه‌ای که امروز از آن سخن می‌گوییم مثلاً در دوره‌ی مشروطیت که ادبیات از التزام اجتماعی سرشار بود پدید آید. همینطور که امثال تندرکیا بدون درک تاریخی در دوره رضاشاه و یا پیروی از دیدگاه‌های شوونیستی خود، خواستند مثلاً ادبیات مترقی به وجود آورند. اما نشد. لکه‌هایی که در دوره رضاشاه در شعر تندرکیا پیدا شده بود به سبب آماده نبودن شرایط، محو شد.

به همین دلیل است که این کتاب، تاریخ جامعه شناختی تحول شعر نو فارسی است. هرگونه استنباط استهزاد آمیز در این زمینه حاکی از نوعی فرافکنی روانی و روحی در برابر یک امر فرهنگی است. خ: نکته دیگر این که نامگذاری اصطلاحاتی چون سوررئالیسم بر نوعی از شعر مدرن فرانسه جای تأمل دارد.

آقای پارسی‌نژاد می‌نویسد «شاعری الوار و آراگون، نخست به وسیله منتقدان ادبی و دوستان و خوانندگان شعر فرانسه تصدیق شد. بعد نام شاعران سوررئالیسم بر آنها نهادند».

ظاهراً آقای پارسی‌نژاد نه تنها درباره شعر معاصر فارسی دچار نقص و کمبود اطلاعات هستند بلکه درباره شعر فرانسه نیز از «هیچ آگاهی» برخوردارند!! بهتر است به دائرةالمعارف مختلف مراجعه کنند یا درباره شعر سوررئالیسم منابع معتبری را ببینند. از جمله مجموعه‌ی آثاری که در فرانسه تحت عنوان «بنیانگذاران شعر نو فرانسه» در چند مجله نفیس منتشر شده است. آندره برتون از بنیانگذاران سوررئالیسم بود. وی در سال ۱۹۲۴ در «مانیفست سوررئالیسم» سبک ویژه‌ی خود را با همین عنوان نامگذاری کرد. و اینان یعنی سوررئالیست‌ها قبلاً مکتب منحنط دادانیسم را بنیان نهاده بودند.

نکته‌ی دیگر این که تاریخ شعر معاصر فارسی را چه شما بپذیرید و چه انکار کنید، جز در مجموعه‌ی کاملی که حاصل مرارت و زحمت مؤلف تاریخ تحلیلی است نمی‌توانید معنا و تفسیر کنید. این کتاب به گفته‌ی شاعر معاصر خانم مهین خدیوی به منزله‌ی کتابخانه‌ی کوچکی است از شعر نو و من اضافه می‌کنم که این کتابخانه کوچک ما را به نمونه‌هایی ارجاع می‌دهد که دسترسی بدان‌ها برای هرکس آسان نیست.

در پایان امیدوارم نویسنده‌ی محترم مقاله از واقعیت تا ادعا، از سعه صدری در خور و شایسته یک اهل قلم برخوردار باشد و درباره‌ی روش خود در نقد و نقادی بیشتر بیندیشد. و تجدیدنظر در روش نقد خویش را بر هر برخورد شتابزده‌ای ترجیح دهد.